عوامل شکل گرفتن ارتکاز:

۱.تحلیل موضوعی

چرا هزار تا دلیل از یک گوینده حکیم،یک نظام فکری افاده میکند ؟ به دلیل اینکه هزار تا دلیل، یک مدلول نقطه‌ای ندارد. مدلول ِجملات منفرد،تحلیل میشود، تحلیل موضوعی.این هزار تا دلیل در موضوعاتشان،حیثیات ِتناسب ِحکم و موضوعشان، حیثیات حکمشان،مشترکات دارند. ذهن که میخواهد این ها را درک کند ولی به صورت ناخودآگاه،تحلیل میکند؛درست است که یک جمله برای او گفتند، اما در ذهن موضوع را میبیند، محمول را میبیند، تناسب حکم و موضوع را میبیند،اینکه شارع برای موضوع چه حکمی آورد و چه کار کرد را تحلیل میکند. خدای متعال در ضمیر ناخودآگاه او،این را برایش قرار داده که این مفردات را تحلیل کند. در تحلیل به یک مفاد جمعی میرسد. میگویی کسی که این هزار تا جمله را گفته نظام فکری‌اش این است،نظام تقنینی او این است.

تحلیل طبقات لسانی ادلّه

ببینید وقتی یک دلیل منفرد میآید میگوید که این کار حرام است، همین دلالت بر حرمت را تحلیل کنید. یعنی میگوید مبادا انجام بدهی. خب وقتی میگوید مبادا انجام بدهی، یک مدلولش این است که پس بر تو واجب نیست. شارع نگفته حتما ً باید انجام بدهی. این ها نکات بسیار مهمی است. یعنی وقتی میخواهد عده‌ای از دوال، پیکره را بیاورد به یک مدلول منفرد نمیرود او را بیاورد که دارد میگوید حرام است. از آنکه وقتی گفت حرام است این را میفهمند خلاصه که پس واجب نیست. این را که فهمیدیم. امّا حال حرام است یا نیست؟ گاهی میآید به مکروه ختم میشود، به مباح ختم میشود؛ عدم الوجوبش معلوم شد.

موسیقی و ندای خدا

عده‌ای میگویند: موسیقی، شما را به خدا میرساند؛ زیاد میگویند. شارع کاری کرده که هیچ کس نتواند بیاید بگوید در شرع موسیقی، واجب است. شما واجب است وقتی نماز میخوانی بنوازی و بخوانی. ببینید چه کار کرده؟ یعنی طوری است ولی بیاید موسیقی را مستحب بکند، اما به عنوان یک مناسک شرعی جا بیندازد، نمیشود. یعنی چه؟ یعنی متدینین ارتکازی دارند، ارتکاز رده بالا که نمیشود با آن در بیفتی. آن این کار را کرده خود شارع.

۲.طبقه بندی بیانات شارع

یکی از مبدأهای مهم تحقق ارتکاز، این است که خود ذهن، بیانات ِگوینده‌ی حکیم را وقتی میخواهد به آن نظم بدهد، طبقه‌بندی میکند-خودش هم شاید متوجه نیست- اما طبقه‌بندی میکند و این طبقه‌بندی بسیار مهم است. وقتی ذهن ناخودآگاه ،روایات معصومین را دسته‌بندی میکند، روایات فضیلت اوّل وقت را در یک رتبه‌ای قرار میدهد که هر چه هم بعدش بیایند بگویند فلان وقت، فضیلت، نمیتوانند با آن درگیر شوند.

به خاطر چندین مطلب که مثال ًیکی سادهترینش این است که ملاحظههای جعل حکم که در تأخیر هست، برای او خیلی واضح نیست. اما اوّل وقت و فضیلتش ملاحظهی شارع در آن روشن است. لذا آن جایی که خوب، خودش وجه کلام مولا را سر در میآورد، در تصمیمگیری آن را که برایش واضح است مقدم میدارد. مثل فقها؛ در قواعد چه کار میکنند؟ میگویند ضابطه فقهی برای ما واضح است، اینجا نص آمده، نقتصر علی موردهِ. یعنی چه؟ یعنی اینجا سر در نمیآوریم. اصال ًمن عرض میکنم نقتصر علی موردهِ یعنی فقیه در ذهنِ ناخودآگاه، یک واضحاتی دارد که آنها جلو است، مورد مشکوک را میگذارد آن ردههای بعد.

۳. اعمال شرعی

ارتکاز، نه اینکه سخت[1] نیست و مربوط به امور روانی است، قواعد تشخیصِ ماهویاش، مرارتبش و طبقهبندیاش به این زودیها صورت نمیگیرد. اوّل باید ضوابط کلی امور روانیِ دیگر را پیدا کنیم.

درجات اشتدادی ارتکاز؛شؤونات ارتکاز

یکی از چیزهایی که در ضوابطِ ملکاتِ نفسانی است، این است که ملکه، واقع ًدرجات دارد. ارتکاز، گاهی است مربوط به یک شأن واحد است که اشتداد و ضعف دارد.

غیر از اینکه ملکه، درجاتِ اشتداد و ضعف دارد، یک جور درجات دیگری دارد که نمیتوانم با آن تصوری که الآن دارم، اسمش را اشتداد و ضعف بگذارم. ببینید بعضیها هستند که در محیط فارسی آمدند، الآن هر کاری کنند نمیتواند فارسی حرف بزند. اما فارسها که حرف میزنند ،کامال ًمقصود را میفهمد. الآن ملکهی فهمِ زبان فارسی را پیدا کرد، اما ملکهی گویشِ زبان فارسی را ندارد؛ اشتداد و ضعف نیست که بگوییم این ضعیف است، کم کم قوی میشود.

کسانی هستند به راحتی متن را میخواند، اما نمیتواند بنویسد. میگوییم چند سال است متن میخوانی؟ میگوید ۷۰ سال. میگوییم هیچ میتوانی بنویسی؟ میگوید نه، نوشتن را تمرین نکردم. آخر نوشته را داری میخوانی، خب کم کم هم بنویس که این ضعیف، شدید بشود! دو شأن است. یعنی نوشتن با دست، با خواندنِ متن دو شأن روح است؛ نه یک شأنی که قوی بشود. حال در مسائل شرعی گاهی است که اصال ًارتکازیاتی داریم که تا ننویسی، نمیشود. یعنی **تا متشرّع نباشی، تا عمل نکنی نمیآید.** شما میگویید آخر من ۵۰ سال است کنار دست رانندهام، فضول بودم، همیشه نگاه میکردم دست و پای او را دیدم. در اینکه این شخص وقتی میخواهد رانندگی کند، کارش آسان است شک نداریم. اما الآن وقتی نگاه کردن خیلی شدید شد، دیگر راحت ماشین را میبَرَد؟ نه. در عمل یک چیزهایی به او داده میشود که در نگاه کردن نیست.

علوم شناختی

الآن یک علم جدیدی است، تفحص بکنید خوب است، کتاب هم نوشته شده،اسمش را علوم شناختی[2] میگذارند. یعنی یکی از علومی است که ۵-۶ تا علم هم دست به دست هم دادند، میگویند علوم شناختی. زبانشناسی یکیاش است، اعصابشناسیِ مغز یکیاش است، روانشناسی یکیاش است.این ها با هم، علوم شناختی میشوند که از حیث کار تجربی، پایهی همهشان عصبشناسی است.

به جای شناخت، آن که مقصودشان است باید بگوییم علوم بدنی. اصالً ما میخواهیم ببینیم بدن چه بر سر بچه میآورد، از شکم مادر تا الآن که ۷۰ ساله است. اصل رویکردشان خیلی خوب است، یک امیدهای حسابی در این است. ولی الآن پر از مزخرفات است برای بعضی از چیزهایی که هنوز مبادیاش فراهم نشده است، دارند نظریهپردازی میکنند.ولی خیلی عالی است. خیلیها بعضی بحثهای کلامی را میبینند، تا با این علوم شناختی آشنا میشوند یک دفعه جا میزنند که ای وای این ها دیگر برای همه کتابهای ما را عوض کنند. ابداً این چنین نیست. اصالً خیالات است که این ها عوض بشود.

مثال رادیو

من باراه مثالش را هم زدم. رادیو خب حرف میزند. یک کسی میگوید که من ماجرا را ول کن نیستم. میروم در تار و پود این رادیو، تا آن آقایی که درونش دارد حرف میزند را پیدایش کنم. این رویکرد، رویکرد خوبی است. چرا نگران هستید؟ میگویید بابا اگر دنبال این رفت، خرابش میکند. نه، اتفاقاً این رویکرد خوب است، در تار و پود رادیو میرود، تمام ذراتش را بررسی می کند. بعد مطمئن میشود که آن گوینده، در این رادیو نبود.

مغز بشر را، نخاع را، روح را، عصب را بررسی میکنند. و عجایب است، شوخی نیست. واقعاً در عصبشناسی، بعداً میبینند سر از بینهایت در میآورد. شوخی نیست ، چه کار کرده خدا! فقط خودش میداند. هنوز بچه کجا میداند؟یک ذره. الآن انتظار دارند در علوم شناختی همه چیز را از این بدن بیرون بکشند،تصریح میکنند. میگویند:«ما کاری با بیرون بدن نداریم. چرا میگویید روح؟ همه این ها را بشناسید همه چیزش درست میشود» خیلی خوب است، بعد اینکه تمام ِچند

میلیارد ای بیشتر این سلولها[3] را باز کردید، تک تکش کارهایش را فهمیدید، در آن فضا مطمئن میشوید یک اموری از جای دیگر هم میآید. این یک چیز واضح و آشکار است برای پیشرفت علوم.

جایگاه علوم شناختی در بحث های طلبگی

علوم نشانهشناسی، علوم شناختی از علومی است که هر چه رویش طلبگی کار بکنند و مقدماتش را هر چه این علوم پیشرفت کرد، مطلّع باشند نفع میبرند. این ها علوم مهمی است. نافع است برای کسی که خبر داشته باشد. اما اگر این ها را وحی بداند، دل به آن ها بدهد ضرر میکند.اما مطلع باشد ولی اسیر این ها نباشد، خیلی نفع میبرد.

آقای قائمی نیا، دو تا کتاب نوشتند: معناشناسی قرآن وبیولوژی نص[4]. شروع خوبی است؛ شروع خوب به این معنا که اصل جاده خوب است، اما هنوز یک مراحلی هست که اگر بخواهیم آن ها را تمام شده حساب بکنیم و در تفسیر پیاده بکنیم ،صدمه میخوریم. این طور نیست؛ هم خود علم نیاز به پیشرفت بیشتر دارد، هم کار با تلاش یک نفر، سر نمیرسد. باید بیشتربه بحث و

مناظره و این ها بیافتد[5]. ولی اصلش خیلی خوب است در اینکه جمع بین نظر است و تجربهی لمسی، خارجی.

رابطه فعالیت عملی با شناخت

یکی از پایههای ِاین علوم شناختی، این است که بدن تا خودش فعالیت نکند، تا بچه راه نیفتد،

یک کارهایی را بدنی نکند اصالً بعضی چیزها حاصل نمیشود[6]. یکی از مطالب مهم ِ علوم

شناختی است. ، یعنی همه‌اش درک نیست. اگر بچه‌ای افتاده باشد، تا آخر کار بعضی چیزها را اصلاً درک نمی‌کند[7]. یعنی بعضی ایده‌های شناختی برای او حاصل نمی‌شود. حتماً باید بچه راه بیفتد، قوه‌ی عمّاله‌ی او وقتی فعال شد، قوه‌ی علّامه‌ی او چیزهایی را درک می‌کند که محال بود از غیر طریق این عمّاله درک بکند.

از مرحوم آقای مطهری داریم است می‌گفتند خدای متعال یک پختگی‌هایی هست که راه‌ش را دامادشدن و ازدواج قرار داده است. کسی بگوید من نابغه‌ی اعصار و قرونم؛ علم و فقه و این‌ها را نه دارد[8]. راه‌ش این است. بعضی چیزها راه‌ش عمل است؛ راه‌ش به چیزی تن دادن، شانه زیر بار گذاشتن و دل دادن است.

اعصاب بدن، اسم‌های مختلف دارد؛ چند جور است.اعصاب سمپاتیک -مثلاً برای فرار کردن یا حمله کردن -یا پاراسمپاتیک[9] این‌ها هر کدام تحلیلش جداست.

الآن کشف کرده‌اند که این قوه‌ی عمل کننده؛قوه‌ی فرمانده‌ی دماغ- آنجا که می‌گوید دستت را بالا ببر یا این کار را بکن- با آن قشر مغز[10] که کارش دیگر فرمان نیست، کارش درک است- قشر خاکستری،کارش درک مطالب است؛ درک معناست-می‌بینند این با آن در همدیگر تأثیر دارند، به تمام معنا با همدیگر مرتبط‌اند.وقتی پیشرفت کرد برایشان واضح می‌شود که اصلاً اگر مغز این فرمان را در کنش و واکنش، نده، بخش‌ِدیگر‌ِمغز که درک یک چیزی را می‌خواهد بکند اصلاً فعال نشده است. قوه‌ی عمّاله باید تحریک کند تا آن منطقه‌ی مغز درک کند.

خاطرات مستر همفر

حاج آقا -ولو بعضی‌ها دیدم در این کتاب خدشه‌هایی دارند، می‌گفتند- تصریح می‌کردند که کتاب همفر، شواهد صدق دارد. آن قدر حاج آقا این را قبل از درس تکرار کرده بودند، من بعد از چندین سال این کتاب را خواندم، دیدم اوّل تا آخرش را مثل این‌که خوانده‌ام. این‌طور حاج آقا تکرار می‌کردند یکی از چیزهایی‌اش که می‌فرمودند همین بود که گفته بود آن خود جاسوس، همفر، می‌گوید بریتانیا برگشتم، رفتم یک اتاقی وارد شدم دیدم ۵نفر نشسته‌اند[11]، نحو لباس پوشیدن‌شان همان نحو لباس پوشیدن علمایی بود که در استانبول و در جاهای دیگر در بلاد اسلامی دیده بودم .به من گفت از این‌ها هر چه می‌خواهی بپرس. می‌گفت پرسیدم تعجب کردم، سؤالاتی که همان جا پرسیده بودم همان جوابی که در آنجا گفتند این هم همین‌جا جواب داد. فقط یک کلمه هم به آن اضافه کرد[12] . منظور، می‌شود که چند مسیحی بروند در رشته‌های کار بکنند که پاسخگوی مسائل حنفی و حنبلی و این‌ها باشند مثل خود آن‌ها. هیچ کس نفهمد که این‌ها مسیحی‌اند. این‌ها جواب‌ها، جواب‌های کلاسیک است. جواب‌های طوطی‌وار یاد گرفتند، یا در کلاس استدلال صغری و کبرایش را بلدند می‌گویند. این، غیر از التفقه فی الدین است. و لذا آن کسی که در لندن است، این ارتکازی را که ما می‌گوییم ندارد. یعنی ذهن او، در بحران‌های فعال بشود برای این‌که آن خلأ یک خانه‌ی جدول را پر کند، نمی‌تواند. تفاوت هم اینجا ظاهر می‌شود. ملاحظه می‌کنید. به عبارت دیگر یک غذای مطبوخی که از مواد اولیّه با درجه‌ی حرارت خاص پخته بشود همه با هم، این طور نیست. یک چیز تصنعی است.

[1] علوم نرم ای دانش نرم (Soft science)، به زمینه‌هایی از دانش اطلاق می‌شود که برعکس علوم سخت، به ریاضی‌شدن، به صورتی دقیق، بیان شدن، قابل تکرار یکسان در تجارب و آزمایش‌ها بودن، ای عینی و آفاقی (objective) بودن، تن نمی‌دهند.در مقابل،علوم سخت ای دانش سخت (Hard science)، به زمینه‌هایی خاص از علوم طبیعی، از جمله فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی و بخش‌های متعددی از زیست‌شناسی، اطلاق می‌شود.(سایت ویکی پدیا)در این جا مقصود از نرم بودن،غیرقابل ارائه بودن است.

[2] علوم شناختی اصطلاحی برای «علوم ذهن‌شناسی (علم های شناخت ذهن) است که توسط اولریک نیسر انتخاب شده و به طور ساده به صورت «پژوهش علمی درباره ٔذهن و مغز» تعریف می‌شود و امروزه علوم شناختی یکی از شاخه‌های علوم تجربی (science) محسوب می گردد. این رشته دانشگاهی شاخه‌های میان‌رشته‌ای می باشد که از ادغام و هم افزایی رشته‌های مختلفی مانند روان‌شناسی، فلسفه ذهن، عصب‌شناسی، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، علوم رایانه و هوش مصنوعی تشکیل شده‌است. این علم به بررسی ماهیت فعالیت‌های ذهنی مانند تفکر، طبقه‌بندی و فرایندهایی که انجام این فعالیت‌ها را ممکن می‌کند می‌پردازد. به صورت مشخص‌تر از جمله اهداف اصلی این رشته پژوهش در زمینه ادراک و بازشناسی، توجه، حافظه و یادگیری، زبان، استدلال و تفکر، قضاوت، برنامه ریزی، تصمیم گیری و ... است.در واقع علوم شناختی به بررسی این مطلب می پردازد که ذهن چگونه از خود و جهان و جامعه شناخت پیدا می‌کند. عوامل تاثیرگذار بر شناخت ذهن چه عواملی هستند. که عوامل را به طور کلی به دو بخش درونی و بیرونی می توان تقسیم کرد. عوامل درونی نیز دو قسمت کلی است عوامل فیزیکی بدن و عوامل روانی و ذهنی فرد و از طرف دیگر عوامل بیرونی از قبیل فرهنگ جامعه، اخلاق جامعه، اقتصاد جامعه و ... . همه این عوامل در شیوه شناخت ذهن از واقعیت ها تاثیرگذار است. (سایت ویکی پدیا)

[3] تعداد سلول‌های بدن انسان حدود ۳۷٫۲ تریلیون تخمین زده شده‌اند.(همان)

[4] عصر جدید، عصر متدولوژی های جدید است. برای اندیشمند دینی در فضای این متدولوژی ها، پاسخ این پرسش فوق العاده اهمیت دارد که کدام یک از آن ها را باید پذیرفت؟ و اگر آن ها را در فهم متون دینی به کار بندیم، چه نتایجی را نصیب مطالعات دینی خواهد کرد؟ به یقین، مطالعات زبان شناختی به طور عام جایگاه ویژه ای در این میان دارند. زبان شناسی و رشته های مرتبط با آن در قرن بیستم، پیشرفت چشم گیری داشته اند. از این رو، توجه به دستاوردهای زبان شناسی و حوزه های مجاور آن، امری اجتناب ناپذیر در مطالعات دینی است. این نکته نگارنده را واداشت تا به مطالعات گسترده ای در این زمینه روی بیاورد و پیامدهای آن را در زمینه تفسیر بررسی کند. محصول این مطالعات، دو اثر مستقل، ولی مرتبط با هم بوده است:بیوولوژی نص و معناشناسی شناختی قرآن. اثر اخیر همراه با بیوولوژی نص، کل برنامه و روش تفسیری نگارنده را دربرمی گیرد. معناشناسی شناختی قرآن با بیوولوژی نص دو تفاوت عمده دارد: اولاً، بیوولوژی نص، نظریه ای جامع در باب تفسیر قرآن است. بر طبق این نظریه، تفسیر، فعالیتی است که در دو ساحت مختلف صورت می گیرد: ساحت رواط درونی و ساحت رواط بیرونی. مفسر، هم باید رواط درون نص را بررسی کند و هم به رواط بیرونی نظر کند و نص را در فضای متون دیگر بخواند؛ اما این اثر، نظریه جامع در باب تفسیر نیست؛ بلکه صرفاً به رواط درون نص مربوط می شود. اثر حاضر به این مسئله می پردازد که رواط درونی قرآن را باید چگونه فهمید و معناشناسی نص باید بر اساس کدام اصول و مبانی سر و سامان یابد. ثانیاً، در سطح رواط درونی، معناشناسی های گوناگون می توانیم داشته باشیم. معناشناسی شناختی یکی از انواع مختلف معناشناسی است که می توان در تحلیل آیات قرآن، آن را به کار گرفت؛ البته به اعتقاد

نگاردن، این نوع معناشناسی، مزایا و قابلیت های فراوانی دارد و از جهات بسیاری بر دیگر انواع معناشناسی ترجیح دارد؛ ولی می توان بسیاری از آن ها را در یک چارچوب به کار گرفت. بی تردید، بیولوژی نص، دیدگاهی جامع و اجتناب ناپذیر را پیش می کشد(مقاله بررسی کتاب معنی شناسی شناختی قرآن،سایت راسخون).

[5] به عنوان نمونه می توان به مقاله ی «جستاری در معناشناسی شناختی و کارآیی آن در خوانش قرآن کریم»اثر آقای محمدباقر سعیدی روشن، در نقد مدعای این کتاب ،اشاره کرد.

[6] دانشمندان سالها تصور می کردند که کار مخچه فقط تنظیم حرکات بدن است، ولی بعدها مشخص شد که مخچه در یادگیری هم نقش مهمی دارد.

دانشمندانی به نام هنریات لاینر و آلن لاینر بر مخچه تمرکز داشتند و اکتشافات مهمی کردند.آنها متوجه شدند که:در هنگام باز کردن، مخچه تحریک می شود.□□□□ □□□□ □□□□□ □□□ □□□ □□ □□□□□

این رشته‌ها نه‌تنها اطلاعات ِ قشر مخ را داخل مخچه می‌کنند، بلکه آن‌ها را به قشر مخ بازمی‌گردانند. اگر این ارسال منحصر به عمل‌کرد حرکتی بود، پس چرا ارتباطی چنین قدرتمند در هر دو جهت در تمام نواحی مغز توزیع‌شده است؟رابرت دو،عصب‌شناس دانشگاه پورت لند، ثابت کرد که **حرکت و تفکر** باهم ارتباطی نزدیک دارند. مخچه‌ی یکی از بیماران او آسیب‌دیده بود. شگفت‌آور این بود که عمل‌کرد شناختی‌اش(یادگیری و تفکر) دچار مشکل شده بود. بدین ترتیب دیگر کسی نتوانست ارتباط بین حرکت و تفکر را انکار کند.

اما حرکت و بازی چه اهمیتی در یادگیری دارد؟محرک‌های داخل تارهای عصبی، از مخچه به بقیه‌ی قسمت‌های مغز، ازجمله سیستم بینایی و قشر حسی، پس‌پیش می‌شوند.این کنش‌ها به حفظ تعادل، تبدیل تفکر به عمل و هماهنگی حرکات کمک می‌کند. به همین علت است که بازی‌هایی چون تاب خوردن، غلت خوردن که حرکت گوش داخلی را تحریک می‌کنند بسیار ارزشمندند.

پیتر استریک ارتباطی دیگر کشف کرد. کارکنان او، مسیری را از مخچه به بخش‌هایی از مغز یافتند که در حافظه، توجه و درک فضایی نقش دارد.جالب آنکه آن بخش از مغز که حرکت را پردازش می‌کند، همان بخشی است که یادگیری را پردازش می‌کند.درواقع تحقیقات کلاسی، بالینی و زیست‌شناختی بنیادینی وجود دارد که از این نتیجه حمایت می‌کنند و همه بر این باورند که بین تفکر و حرکت رابطه‌ی تنگاتنگی وجود دارد.پرسیکات نشان می‌دهد: که اگر حرکات ما دچار مشکل شدند، مخچه و ارتباطات آن با مناطق دیگر مغز لطمه می‌بینند.(مقاله نقش بازی در یادگیری،سایت روش تدریس)

[7] پژوهش های متعددی در این زمینه با موضوعاتی از قبیل «بررسی تأثیر فعالیتهای بدنی و مهارتهای ادراکی-حرکتی بر یادگیری مفاهیم ریاضی» ای «اثربخشی مهارتهای ادراکی-حرکتی بر عملکرد خواندن، نوشتن و ریاضی دانش‌آموزان دارای اختلال یادگیری خاص» صورت گرفته است که در بستر اینترنت قابل مشاهده است.

[8] تجربه‌های خیلی قطعی نشان داده است كه افراد پاك مجرّد كه برای اینكه بیشتر به اصلاح نفس خودشان برسند، به این عنوان و به این بهانه ازدواج نكرده‌اند و یك عمر مجاهده نفس كرده‌اند، اوّلاً اغلبشان در آخر عمر پشیمان شده‌اند و به دیگران گفته‌اند ما این كار را كردیم، شما نكنید. و ثانیاً با اینكه واقعاً مرد بودند، در فقه و اصول مجتهد بودند، حكیم و فیلسوف بودند عارف بودند، تا آخر عمر و مثلاً در هشتادسالگی باز یك روحیه بچگی و جوانی و یك خامی هایی در اینها

وجود داشته است. مثلاً يك حالت سبكی خاصی كه گاهی يك جوان دارد، می‌بينی همان حالت در اين آدم هشتاد ساله هست. و اين نشان می‌دهد كه يك پختگی هست كه جز در پرتو ازدواج و تشكيل خانواده پيدا نمی‌شود، در مدرسه پيدا نمی‌شود، در جاده با نفس پيدا نمی‌شود، با نماز شب پيدا نمی‌شود، با ارادت به نيكان هم پيدا نمی‌شود. اين را فقط از همين جا بايد به دست آورد و لهذا هيچ وقت نمی‌شود كه يك كشيش يا كارديناﻟ به صورت يك انسان كامل در بيايد، اگر واقعا در كارديناﻟی خودش صادق باشد... جاده هم خودش يك عاملی است كه جانشين نمی‌پذيرد؛ يعنی امكان ندارد كه يك مؤمن‌ِمسلمان‌ِجاده رفته و يك مؤمن‌ِمسلمان‌ِجاده ندیده، از نظر روحيه يك جور باشند. انسان در شرايطی قرار بگيرد- ما كه قرار نگرفته‌ايم و نمی‌دانيم اگر در آن شرايط قرار بگيريم چه از آب در می‌آيد- كه با كسی روبروست و او به روی وی اسلحه كشيده، در لحظه‌ای بايد تصميم بگيرد، شور ايمانی‌اش چنان ثابت و پابرجا باشد كه در آن لحظه مرگ°خودش را به خاطر دين و ايمانش در كام اژدهای مرگ بيندازد. كاری كه از اين عامل ساخته است، از عامل‌های ديگر ساخته نيست. (مجموعه آثار استاد شهيد مطهری (تعليم و تربيت در اسلام)، ج22، ص: 941-942) روان انسان اينطور است؛ بعضی عوامل هستند كه تا انسان كلاس آن را طی نكند آن پختگی مخصوص را كه بايد پيدا كند، پيدا نمی‌كند. مثلاً ازدواج از نظر اسلام از چند جنبه مقدس است. برخلاف مسيحيت كه تجرّد در آن تقدس دارد، در اسلام تأهّل تقدس دارد. چرا اسلام برای تأهل تقدس قائل است؟ يكی از موارد تقدس‌ش جنبه تربيتی روح انسان است. يك نوع پختگی و يك نوع كمال برای روح انسان هست كه جز به وسيله تأهل پيدا نمی‌شود. يعنی اگر يك مرد يا يك زن تا آخر عمر مجرّد بماند و ولو اينكه تمام عمرش را رياضت بكشد، نماز بخواند، روزه بگيرد، به مرارت‌به و مجاهده با نفس بگذراند، در عين حال يك نوع خامی در روح اين آدم مجرد هست و علتش اين است كه متأهّل نشده است؛ چه زن‌ِمجرّد باشد چه مرد مجرّد. اين است كه اسلام تأهل را سنت می‌داند و يكی از جهات آن تأثير در تربيت و پختگی روح انسان است. ممكن است بعضی اشخاص بگويند ما اگر متأهل نيستيم ولی بالأخره به حال عزوبت باقی نمی‌مانيم. نه، مسئله تأهل، اختيار همسر كردن، متعهد شدن در مقابل يك همسر و بعد متعهد بودن در مقابل فرزندان است كه روح انسان را پخته و كامل می‌كند. چيز ديگر جانشينش نمی‌شود. عواملی كه در تربيت انسان مؤثر است، هر كدام به جای خود مؤثر است؛ هيچ كدام جای ديگری را نمی‌گيرد. هجرت و جهاد هم عواملی هستند كه چيز ديگری جای آنها را نمی‌گيرد.(مجموعه آثار استاد شهيد مطهری (آزادی معنوی)، ج23، ص: 596)

[9] اعصاب سمپاتيک(Sympathetic nervous system) يا (SNS) و پاراسمپاتيک (دستگاه عصبی خودمختار) به عملکرد بخش‌های خاصی از بدن از جمله فشار خون و ميزان تنفس نظم می‌دهد. اين سيستم **بطور خودکار کار می‌کند،** يعنی بدون اين که شخص بطور خودآگاه نقشی درآن‌ها داشته باشد. دستگاه سمپاتيک پاسخ‌های گريزی ای نبرد را تنظيم می‌کند. اين دستگاه بدن را برای صرف انرژی و مقابله با تهديدهای بالقوه محيط آماده می‌کند. هنگامی‌که انجام عملی نيازبا‌شد، دستگاه سمپاتيک با افزايش ضربان قلب، افزايش ميزان تنفس، افزايش جريان خون به عضلات، فعال کردن ترشح عرق و اتساع مردمک چشم واکنش نشان می‌دهد. اين به بدن اجازه می‌دهد تا در موقعيت‌هايی که نيازبه اقدام فوری وجود دارد، سريع پاسخ دهد. در برخی موارد، ما بايد بايستيم و با تهديد مقابله کنيم، در حالی که در برخی موارد ممکن است از خطر فرار کنيم.

دستگاه پاراسمپاتيک به حفظ عملکرد طبيعی بدن و تدابير فيزيکی کمک می‌کند. هنگامی که تهديد برطرف شد، اين دستگاه ضربان قلب، تنفس و جريان خون به عضلات را کاهش داده و مردمک چشم را منقبض می‌کند. دستگاه پاراسمپاتيک اجازه می‌دهد بدن را به حالت استراحت طبيعی برگردانيم. وبطور کلی کار اعصاب پاراسمپاتيک اين است:عملکرد بدن را طی موقعيت‌های معمولی کنترل می‌کند.معمولا وظيفه اعصاب پاراسمپاتيک محافظت و ترميم اندام‌هاست.(مقاله اعصاب سمپاتيک و پاراسمپاتيک به زبان ساده؛سايت دکتر مجازی)

[10] قشر مخ لایه زانکی از جنس ماده خاکستری است سطح مغز را می پوشاند.قشر مخ، مرکز بسیاری از اعمالات ارادی بدن و مرکز پردازش اطلاعات حسی در مغز می باشد که چین خوردگی های این لایه به پردازش بهتر اطلاعات حسی کمک می نماید.این لایه از سلول‌های عصبی مغز تشکیل شده است.علت خاکستری رنگ بودن این لایه بیرونی مخ، تجمع جسم سلولی تشکیل دهنده آن می باشد.ضخامت آن در نواحی مختلف مغز متفاوت است اما تقریباً در همه جا ضخامتی بین ۲ تا ۴ میلی‌متر دارد.

قشر مغز مسئول کلیه رفتارهای ارادی انسان است. رفتارهای شناختی (cognitional) انسان نیز از این ارگان سرچشمه می‌گیرند.

[11] یکی در جامه سلطان عثمانی که به ترکی و انگلیسی سخن می گفت؛دومی جامه شیخ الاسلام استانبول را به تن کرده بود؛سومی مانند شاه فارس بود و چهارمی مانند یک عالم درباری شیعه؛پنجمی چون یک مرجع تقلید شیعه در نجف(دست های ناپیدا؛خاطرات مستر همفر،ص ۴۸)

[12] من برخی مسائل را که از مرجع تقلید در نجف پرسیده بودم از این بدلی سوال کردم.گفتم آقا!آیا جایز است ما شیعیان با این حکومت سنّی متعصب بجنگیم؟بدلی اندکی اندیشید و گفت:به این دلیل که سنّی هستند جنگ با آن ها جایز نیست؛زیرا مسلمانان بردارند.اما از این جهت که آنان امت را آزار و شکنجه می کنند جنگ با آن ها جایز است و این از بابت امر به معروف و نهی از منکر است تا دست از آزار ما بکشند و چون دست کشیدند به حال خود رهایشان می کنیم....گفتم آقا مگر پاکیزگی از ایمان نیست؛پس چرا صحن شریف،خیابان ها،کوچه ها و حتی مدارس علمیه این گونه آلوده است گفت بی تردید پاکیزگی از ایمان است اما چه کنیم که آب، کم است وحکومت، ارزشی به پاکیزگی نمی دهد.از پاسخ های بدل به شگفت آمدم زیرا همچون جواب های مرجع‌ِدر نجف بود بدون هیچ کم و کاستی اما این جمله که «حکومت، ارزشی به پاکیزگی نمی دهد» از خود او بود.(همان،ص۴۹-۵۰)

بازبینی #1
ایجاد شده در 22 مه 2025 14:55:58 توسط ... .
به روزرسانی شده در 22 مه 2025 14:57:06 توسط ... .